

۱۷۶۵۳

۲۰۸۸۱۸



اصفا

① نسخها طب

② تاریخ بادشاهان بحمد نزهة القلوب حمد الله
مستوفی قزوینی ایمانی ۱۲۵۰ هـ ق

③ رساله تهذیب الاخلاق ۱۲۴۵ هـ ق

④ رساله افضلیت پیغمبر علیه السلام

⑤ تاریخ رسم الخوا

⑥ رساله امیر صوالیون شیروازی درباره اما
که آن را اذابت قرآن استخوان غوده و نبوت
۱۲ اما م را از قرآن ثابت غوده

⑦ رساله فضیلت علم خط ۱۲۴۶

⑧ رساله مضامین جلال الدین محمد اصفهانی
موسوم به تحفۃ الوداد

⑨ تاریخ خط و خطا مان

⑩ مذبحۃ الحقائق اما دغترالی

⑪ رساله حوزة درباره شاهان قدیم ایران

۴۵
۱۵۵۵۵

۱۷۶۵۳

۲۰۸۸۱۸



اصفا

① نسخها طب

تاریخ بادشاهان عجم، ترجمه القلوب حواله
مستوفی قزوینی ایمانی ۱۳۵۰ هـ ق

② رساله تفهیم الاخلاق ۱۳۴۵ هـ ق

③ رساله افضلیت پیغمبر علیه السلام

④ تاریخ رسم الخوا

⑤ رساله امیر صوالیه دین داری دوباره اما
که آن را از ابی قرآن استخوان غوده و نبوت
۱۳ امام را از قرآن ثابت غوده

⑥ رساله فضیلت علم خط ۱۴۰۰

⑦ رساله نضایع جلال الدین محمد اصفهانی

موسوم به تحفته الوداد

⑧ تاریخ خط و خطا مان

⑨ ذبیحۃ الحقائق امام عترت الی

⑩ رساله حوزة دوباره شاهان قدیم الیرا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

① ف
 ② م
 ③ د
 ④ د
 ⑤ د
 ⑥ د
 ⑦ د
 ⑧ د
 ⑨ د
 ⑩ د
 ⑪ د

[illegible][illegible]

مہم

[illegible]

پایان

فصل اول در بیان اقسام اشیاء
اشیاء را به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می کنند
کلی آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و جزئی آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد
در بیان اقسام کلی
کلی را به دو قسم کلیه و کمال تقسیم می کنند
کلیه آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد
در بیان اقسام جزئی
جزئی را به دو قسم جزئی و کمال تقسیم می کنند
جزئی آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد

- ①
- ②
- ③
- ④
- ⑤
- ⑥
- ⑦
- ⑧
- ⑨
- ⑩
- ⑪

فصل دوم در بیان اقسام اشیاء
اشیاء را به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می کنند
کلی آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و جزئی آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد
در بیان اقسام کلی
کلی را به دو قسم کلیه و کمال تقسیم می کنند
کلیه آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد
در بیان اقسام جزئی
جزئی را به دو قسم جزئی و کمال تقسیم می کنند
جزئی آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد

در بیان اقسام کلی
کلی را به دو قسم کلیه و کمال تقسیم می کنند
کلیه آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد
در بیان اقسام جزئی
جزئی را به دو قسم جزئی و کمال تقسیم می کنند
جزئی آنست که در هر یک از اقسامش
اشیاء متعددی یافت می شود و کمال آنست که
فقط یک شیء را در بر می گیرد

و باید دانست که حرکت این فضایل وقتی متوقف می شود که اثر آن غیر تعدی کند مثلا صاحب سخاوت را که اگر جز او و غیر زده متعلق خوانند یعنی و صاحب شجاعت را که حمایت ممکنان کند و دفع مضرت ایشان از و صادر شود و غیر

خوانند و شجاعت مع کند و برین قیاس حکیم را که مقید غیر باشد صاحب بصیرت نه حکیم اما چون فضیلت عام النفع باشد و اگر خیر آن بغیر سیرایت کند خوف وادی اگر آن کرد پس شجاعت و خوف باشد و من حیث جریا پس ازین سبب ممکنان را قرآن برای کفایت ممانعت و تحیل مقاصد خود رجوع و نمانند و بسبب خشم و غضب و او بود اما در اینجا که این فضیلت متعلق نفس حیوانه دارد و بخلاف علم و حکمت که چون خلق بجهت هر نقطه دارد که باقیست و جب خوف و جهم در دنیا و هم در آخرت پس ازین جهت هر دو مان از ثبوت و صواب دید و اینجا در تمانیه تا بهشت او در هر دو جهان ثابت و مستقر باشد و استحقاق مع داعی لازم آید **نفس** که در تحت این فضایل متوقف است پس این جهت فضیلت بعضی از آن حاصل شود انواع آن نیز در میان آن در ذات او میل گردد و نفس این کل الوجود کامل شود از آن انواع بجهت ظهور است و حکیم با کلام در آن کرد اما انواعی که در تحت فضیلت حکمت است چهار است اول زکا و آجانبی باشد که از بسیاری ادراک نفس باطنه حیوان فوی کرد که استنباط شایع از مفسدات است آن بجهت توجه بهر شود بیک لحظه مانند برین با در زمان اندک که چنانچه بهر بسیار در آن محول میخاج شود و دوم صفت

- ۱) ف
- ۲) تا
- ۳) د
- ۴) د
- ۵) د
- ۶) د
- ۷) د
- ۸) د
- ۹) د
- ۱۰) د
- ۱۱) د

صفا و ذهن و آجانبی بود که نفس باطنه از بسیاری ادراکات مستغنی آن بود که استخراج مطالب از مفسدات غیبه فی صفا است و در دو حالت

حکم عقل و آجانبی بود که نفس باطنه را از لطافت بسیار که شود در بحث مسائل و ادراک حقایق از حفظ محفوظانه چهارم حسن و غفلت و آجانبی بود که علوم و ادراکات است نفس باطنه را محصل شود کرد و نه بخواهد آورد تا در وقت احتیاج لایحه آن است و بهر شود و دیگر و بسیار محفوظانه و ایمانی که در بحث فضیلت شجاعت و شجاعت نش است اول که نفس و آجانبی بود که نفس باطنه از تمام نمودن در کارهای بزرگ پاک ندارد و بر جهت شجاعت که روی نماید شود و از لوازمی در روشی اندیشه شده و این صورت او را که شود چنانکه در حالت سختی قسم مضطرب و خزع در او را نباید دویم صفت و آجانبی بود که نفس در کمال عظام شروع کند و از ممانعت و مضرت دنیا و خارج باشد و از ارام و شجاعت که در آن باب روی نماید ششم و پس شود و پسند طالب ذکر جلیل و عبادت اخروی باشد حکم کفرش که در غفلت و آجانبی بود که نفس باطنه از سستی و کون باشد چنانکه اگر غفلت را روی دید در حرکت در نیاید و اگر نا ملا می باور سستی مضطرب شود و غفلت شین و در او را که است بسیاری نمایه چهارم نواضع و آجانبی است که نفس خود را در یک باطن که در مرتبه جاه و در فضیلت از و فرد و زبانه غریبی نشود و بی غفلت و در آن زمانه اما بهر سستی است چنانچه در غفلت است و در او را که است و در آن زمانه اما بهر سستی است چنانچه در غفلت است و در او را که است

و باید دانست که حرکت این فضایل وقتی متوقف می شود که اثر آن غیر تعدی کند مثلا صاحب سخاوت را که اگر جز او و غیر زده متعلق خوانند یعنی و صاحب شجاعت را که حمایت ممکنان کند و دفع مضرت ایشان از و صادر شود و غیر

خوانند و شجاعت مع کند و برین قیاس حکیم را که مقید غیر باشد صاحب بصیرت نه حکیم اما چون فضیلت عام النفع باشد و اگر خیر آن بغیر سیرایت کند خوف وادی اگر آن کرد پس شجاعت و خوف باشد و من حیث جریا پس ازین سبب ممکنان را قرآن برای کفایت ممانعت و تحیل مقاصد خود رجوع و نمانند و بسبب خشم و غضب و او بود اما در اینجا که این فضیلت متعلق نفس حیوانه دارد و بخلاف علم و حکمت که چون خلق بجهت هر نقطه دارد که باقیست و جب خوف و جهم در دنیا و هم در آخرت پس ازین جهت هر دو مان از ثبوت و صواب دید و اینجا در تمانیه تا بهشت او در هر دو جهان ثابت و مستقر باشد و استحقاق مع داعی لازم آید **نفس** که در تحت این فضایل متوقف است پس این جهت فضیلت بعضی از آن حاصل شود انواع آن نیز در میان آن در ذات او میل گردد و نفس این کل الوجود کامل شود از آن انواع بجهت ظهور است و حکیم با کلام در آن کرد اما انواعی که در تحت فضیلت حکمت است چهار است اول زکا و آجانبی باشد که از بسیاری ادراک نفس باطنه حیوان فوی کرد که استنباط شایع از مفسدات است آن بجهت توجه بهر شود بیک لحظه مانند برین با در زمان اندک که چنانچه بهر بسیار در آن محول میخاج شود و دوم صفت

[illegible]

①
②
③
④
⑤
⑥
⑦
⑧
⑨
⑩
⑪

در هر وقت که در این اوقات و فائز عدالت هرگز در این مقام نماند
از آنکه در این اوقات که فائز عدالت هرگز در این مقام نماند
که عدالت رعایت کردن بر مریض و اطفال و فقیران را در خط باشد پس
آنچه گویند که عدالت جامع تمام فضایل است صحیح نباشد البتة چون عدالت
رعایت کردن مریض و اطفال و فقیران را در خط است رعایت کردن
مردم است زیرا که در خط نیز خارج از آن مریض و اطفال است
پس فقیران و مردم باشد و این خلاف حکم عدالت است و اینست که
در عدالت از فقیران و اطفال و مریض و اطفال و فقیران و اطفال
بر یک نیت است مثلاً سخاوت کرده و عدالت میان کل و هر طرف
در او شبیه است از دیگر است نه همان تا در کل نیست عینت با آنکه عدالت
میان مریض و اطفال و فقیران و اطفال و فقیران و اطفال و فقیران
از مریض و اطفال و فقیران و اطفال و فقیران و اطفال و فقیران
و هر یک از آنکه در این اوقات که فائز عدالت هرگز در این مقام نماند
پس معلوم شد که فقیر عدالت است زیرا که در خط عدالت است
و هر یک از آنکه در این اوقات که فائز عدالت هرگز در این مقام نماند
حضرت خود در خط و در دیگران را که در خط و در دیگران را که در خط
عالم چون از عدالت نفس خود بر خط و در دیگران را که در خط و در دیگران
فارغ شود به عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
مستعمل بود و بعد از آن با مردم که با او در مریض و اطفال و فقیران
و مقام امور معاش و معاش و معاش و معاش و معاش و معاش و معاش

[illegible]

چند صفت مدوح و زائده است و اندک عدالت و صفت و عبادت و شجاعت
 و چند صفت مذموم و زائده است که بخیر و بدین جور غلبه و در این شهر
 استخوانه و بر این شهر استخوانه
 هزاران مدح کلام ایشان عظیم ترین شرط است در این باب
 بهر انصاف بجهایات و غفار و رحل که مثل باشد بر بجه مردم
 و در ولج دادن بسیار لهر و عصبت بر طالب فضیلت را
 از هر طایفه و هم نائل برست خصوصاً جوانان نورسیده و متفقدان
 صواب جوینده که طبع ایشان را ملغی و منحرف گشته زیرا که نفس
 ایشان در کتب کفر بنور متافض شده باشد و فضیلت نفس بر درستی
 ایشان مکتب نشده و اگر از صاحب اثر از ضایع شوند چنانچه ملک ممکن
 نباشد و اگر نباشد شرف و بیایه دانست که حسن خلق و نشاط و نه
 دیگر فضایل در دو طرف دردد افراط انوارا بجه و کفر که وفق خراشند
 و جانب نظریات را بدعوی و ورش روی و عیوس بند و این هر دو در حلقه
 ردایل است و تصراف از ان لازم اما مرتبه و خط از آنکه بر ناعده و کمال
 باشد بلکه ناقص تر و بیانش و خلقت بر و حیران و حسن معاشرت
 کوتاه و این از حلقه فضایل خجالی مکرده است و طبع بگو با هر طایفه مردم
 مستطال و قضا مقام رعایت باید کرد و در نزول این صفت
 منحرف و لا بهر و در حلقه است و صفت نفس است که آدمی قبیله
 کند بمرتبت بگو و خرابه پندیده آنکه دین در همه صفت خواهد در اعمال
 مثل مکر و کذب معلوم خواهد در فضایل بدیه مثل و فیاض عبادت و روحی
 که روز بروز نفس را در هر امر مؤلفه کند تا راننده هر روز در وقت
 در عین خجالت نفس را بایام کردن قیاس فکوره حکم کرد و این بجای
 این که در این صفت مدوح و زائده است و اندک عدالت و صفت و عبادت و شجاعت
 و چند صفت مذموم و زائده است که بخیر و بدین جور غلبه و در این شهر
 استخوانه و بر این شهر استخوانه

بعد از آن حال پسندیده و سبب آنکه آن فصل به
 و با مردم این فصل به صحبت کند تا آن فصل نفس را بکشد
 و زدن آن بکشد تا آنکه شود و این بهر نفع علاج غده است در نفس طبع
 اگر این علاج مقصود حاصل شود علاج و دوا کار نباشد و تمهیل علاج در
 نفس را بر آن زدن است بسیار که هم بگوید هم بقول و هم بنام
 از طریق سبب حال باشد و اگر این علاج بر نفع نباشد و مقصود علاج
 قوه مشهور و غضب باشد این قوه دیگر را بر او غالب گرداند تا
 تعادل بگیرد و اگر زدن آن در وقت هر کدام که غالب بود دیگری
 مغلوب گردد تا چون هر دو قوه بکشد و در مرتبه تعادل قرار گیرد و قوه
 تا بقدر را بحال بنشیند و حکومت باشد در میان قوی و حاکم و این علاج
 بنامه دوا باشد در صنعت طب و اگر این علاج بر نفع نباشد و زدن
 که علاج آن مقصود است بنام حکم و در نسخ باشد نفس را بر زدن کرد
 ضد آن زدن کرد که باشد منجر گرداند و بسیار آن زدن مشغول دارد
 زیرا که ضد دراز را که تا بر نام و با یک که ترالید غده الی گناه در وقت زدن
 که مقصود معالجه است چنان روی بخاطر آورد و بر نفع و مطر زدن رسد
 در به فضیلت آن ترک آن زدن است بعد بگوید و تا در کتاب آن حسن است
 و موادی بر نفس دیگر شود و این علاج غیر علاج سحر بود و طب که بهر درمان
 سبب است مضر شود بهر مضموم و ضعیف بهر و در زمان آن خست
 ملحق و جب از آن تا آخر حرف خارج بطرف دیگر شود و اگر آن بر

بعد از آن حال پسندیده و سبب آنکه آن فصل به
 و با مردم این فصل به صحبت کند تا آن فصل نفس را بکشد
 و زدن آن بکشد تا آنکه شود و این بهر نفع علاج غده است در نفس طبع
 اگر این علاج مقصود حاصل شود علاج و دوا کار نباشد و تمهیل علاج در
 نفس را بر آن زدن است بسیار که هم بگوید هم بقول و هم بنام
 از طریق سبب حال باشد و اگر این علاج بر نفع نباشد و مقصود علاج
 قوه مشهور و غضب باشد این قوه دیگر را بر او غالب گرداند تا
 تعادل بگیرد و اگر زدن آن در وقت هر کدام که غالب بود دیگری
 مغلوب گردد تا چون هر دو قوه بکشد و در مرتبه تعادل قرار گیرد و قوه
 تا بقدر را بحال بنشیند و حکومت باشد در میان قوی و حاکم و این علاج
 بنامه دوا باشد در صنعت طب و اگر این علاج بر نفع نباشد و زدن
 که علاج آن مقصود است بنام حکم و در نسخ باشد نفس را بر زدن کرد
 ضد آن زدن کرد که باشد منجر گرداند و بسیار آن زدن مشغول دارد
 زیرا که ضد دراز را که تا بر نام و با یک که ترالید غده الی گناه در وقت زدن
 که مقصود معالجه است چنان روی بخاطر آورد و بر نفع و مطر زدن رسد
 در به فضیلت آن ترک آن زدن است بعد بگوید و تا در کتاب آن حسن است
 و موادی بر نفس دیگر شود و این علاج غیر علاج سحر بود و طب که بهر درمان
 سبب است مضر شود بهر مضموم و ضعیف بهر و در زمان آن خست
 ملحق و جب از آن تا آخر حرف خارج بطرف دیگر شود و اگر آن بر

- ①
- ②
- ③
- ④
- ⑤
- ⑥
- ⑦
- ⑧
- ⑨
- ⑩
- ⑪

و این علاج در وقت زدن
 و این علاج در وقت زدن
 و این علاج در وقت زدن

[illegible]

سنده است اما در باب هفتم و بیادوی معلوم است و در
 انواع حد است که بیان فضل افشاده زیرا که شافع و بیادوی چون همان
 از حد است که در آن فاض شود و چون یکس از آن نایده که در حد است و در حد
 مانده جمال را در فاض جمال حد باشد و علم از حد است که در حد است و در حد
 اگر از حد است فاض از حد و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 و تعلیم دادن زیاد شود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 با این حد باشد و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 داده شد معلوم باشد و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 زایل شود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 بر عاقل بود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 حیوانات منقول و منقول و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 شود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 انسان است باطل شود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 بر آنکه کلام غیر از حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 مردم و باعث خوش میان و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 حد معلوم و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 که بسبب شمره آن غرض باشد و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 خود کرده و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 بر نه خود و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است
 در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است و در حد است

طالع و اگر در این باب شرط عدل گفته اند و در دیگر باب نقص عدل
 باید که با صراف نزدیک باشد نه آنکه بتغیر و غیره اگر شرط غنیمت است
 غنیمت اگر بطلان عوام گرفتار شود زیرا که میل عوام بصراف بیشتر است چنانچه
 بتغیر و نقد میل که حسب طاعت عام در آن **نقص هم در نقد و نه بر اصل**
 باید که مرد عدل را پیش بر یکجای میسر باشد حفظ و در طلب نسل و فرزند
 و غرض آن وجود کرده وزن صالحه ترک مرد بود در این مورد و بعد از آن او باشد
 در پسر نسل و در امور که خدایه و نایب او بود دیگر غنیمت و پسر نسل آن
 که بتغیر و نایب و غنیمت و حیا و دانش و کونه زبانه و فرمان برداری شود
 بطریق رضا شود باشد و موصوف بصفتها مرد کوره و با وفار و همیشه
 و بر نسلان و خدمت ضابط بود و عقیم نباشد و فادار باشد بر کفایت نسل
 خانه و همیشه در تربیت دادن امورات نسل و در یک بود چنانچه بخوبی
 و مقدار از زرها شود و چون وزن از او بهتر ازینده باشد و اگر برگزیند
 و اگر با وجود این صفات یا چهار و نسب شریف و کثرت اقدار و
 در موصوف باشد نور علی نور بریدی الله لنور جمیعها و اگر نظر در
 صفات نباشد باید که بتغیر و غنیمت و حیا البته باشد اگر چه در
 عباد و نظر باشد و اگر نظر بر چهار و کثرت و آن سه صفت را
 و اگر فرزند که از او موجب منفعت نای کلی شود هم در دین و هم در دنیا چون غنیمت
 و کفاح وجود کرده باشد که مرد و خود در نظر نسل با همیشه و وفار نماید آن
 یا در فرمان برداری و خلاف چنانکه مذکور و این بزرگترین شروط است
 و در هر یک از اینها که در این باب مذکور است باید که در هر یک از اینها

در زیر این درون دریا حرم دارد و در کج او در یک کون و یکس جامه
سایب ملک نویسه مرد باشد بطریق عقول انفا بداند که با هر یک
اصراف بود و چون از سبک و صلاحت از دوشا هر که زین دیگر را در
کنه اگر چه ملک و قیام و لب را در نظر و عا ز باشد و غیر از طایفه
نور و خزان را در حاکم با این شهرت و در این انیز از هر خبر از کسند او را
و لب خواهد بود که از این پوسته خطا و عقول یا مری را در امور دلد که نفس
آدمی و یکبارگی خبر کند پس کردن از همتا منزل غرض باشد هر آنکه
سخنرانی لایق و امورات بلکه کرفا شود و موجب فادات کلی شود
و بایه که در ملک محبت خود با زن اظهار کند و اگر با سبیل باشد به محبت خود
پنهان دلد و با انواع معالجات که در باب عشق گفته اند معالاج انفعول
و در امور کلی با زن ثورت کند و در غیر نبات که ثورت کند بر رای او
عمل کند و زن را که استماع ظاهر حضور زن مطریه و نظر کردن بر مردم بکند
و نشین که گیات ایشان در هوا جنبه زانی که با این نوع سبک شده بازند
طایفه از نباتات در آن بار خضت نه هر نامودی کفایت نمود و از
پیر زمان که معالسم و ان ادبه شنید گیات نشان با رکونه البسغ
کلی فریفته که صحبت ایشان از هر نامی است و حکما و عقارب گفته اند که
از پنج قسم زنان خبر از کردن لازم و در حقیقه اول خانه و ان زنی بود که
فرزند ان بود از شوهر دیگر و هک آن شوهر را در حال نشان صرف کند هر چه زن
و ان زنی بود که در آن که هم خود بر شوهر نیست خند سیم انان و ان زنی

[illegible][illegible]

[illegible]

از او ظاهر شود و پیش مردم غیر از دست دردی برهنه نماند و در آن
مناقص هیچ حکم برهنه نماند هر چند که طوط باشد و با همگی از اهل
مجلس کرامت و کرامت ظاهر نماند و اگر کسی چیزی در خاطر داشته باشد
چنان نماند که اهل مجلس بر آن وقوف یابند و در مجلس حدیث نماند و
آنستند و خواه با و زود دیگر در مجلس از وی که بعد از این باشد نماند
که مردم از احداث و مان قرار میدهند و آب طعام خوردن او
باید که هر دو دست و دهن و بینی پاک کند و بعد از آن یک سفره
باید حاضر شود و چون این را دیده نشیند پیش از دیگران دست طعام
دارد و مگر که میزبان یعنی صاحب باید و چون طعام خوردن عجل شود
دست و جامه آلوده نماند و از سه انگشت زانیه بگیرد و برارد و چون لغت
در دمان کند باید که دهی که بسیار فراخ نماند و لغت بزرگ بگیرد و در خوار
نیز باشد و با انواع طعام نظر نماند و طعام را بنویسد و اگر برترین طعام
اند که بود بر آن چوبی باشد بلکه دیگران پیشا کنند و بر لغت مردم نظر نماند و
بهین برده باشد نماند همچنان غیره بالای مان و سفره نماند و اگر صاحب
که انداختن آن میرنود همچنان بهین نباید برد و آنچه از دیگران پسندیده دارد
خود در کفایت آن نماند و طعام پیش خود خورد و بقیه طعام پیش خان نماند
و اگر کسی بقیه طعام او را نماند و غفر نکرد پیش از دیگران فراغ نشود و اگر
دیگران است یا اگر نه او نیز دست خود را بر آن در آن کجاست نه باقی باشد
کرد و وضعی که مردم بجهان نباشند و بعد از آنکه از خوردن فراغ شود و خود

[illegible]

مردم موافق یافتند و در مصلحت دانستند و این
 و این دو جهت بود یکی آنکه مردم میسر شود در نظر او غریبانه را
 که هرگز او را از این صاحب سفارش نکرده بود و این بار داده الهی و الهی
 و هر دو مرتبه از او و خادم نزد او واری و کفایت شکاری و در
 و انانیت و قیصر و که است ستم و در یکسوی تمام داشته باشد و او را
 ضروری خادم را از ماکول و ماکول و یکسوی و در زیر و معین کردن
 و وقت سالی او غریبانه و صلاح خادم را در این کفایت باید داشت
 و انواع نادیمات بقدر حرم حیات یک انقضای وقت و یکسوی
 بقیمت باید رسانید و کما فی بعضی از این رهنمون گردانده چون بعد از
 بکانه رجوع کند باقی بقیمت باید رسانید و در این صلاح باشد
 و برده حیا را بیان بر کرد و در حقیقت و غرض از این است که در کفایت
 غرض باشد از او صادر شود و این است که باشد که بر نود و دو از او
 و در آنکه و در آنکه یکسوی فحش و فحش او دیگر خادم و سپیده تیار شوند و کار و در
 بعضی که غنیمت غنیمت و نوبت و افغانی تیار میباید که او در وقت غنیمت
 باید که از او خبر در این است که اعلامی که اندک باید فعل داشته باشد و در حقیقت
 و در حقیقت باید که در این است که بسیار از یک و بی حیا باشد زیرا که
 از این آدمی را اعمال است و در این است که در حقیقت و غرض از این است که
 باشد که بر این غرض و غرض از این است که در حقیقت و غرض از این است که
 اما خدا کار و زشت خود شوی است و در این است که در حقیقت و غرض از این است که

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

1
 2
 3
 4
 5
 6
 7
 8
 9
 10
 11
 12
 13
 14
 15
 16
 17
 18
 19
 20
 21
 22
 23
 24
 25
 26
 27
 28
 29
 30
 31
 32
 33
 34
 35
 36
 37
 38
 39
 40
 41
 42
 43
 44
 45
 46
 47
 48
 49
 50
 51
 52
 53
 54
 55
 56
 57
 58
 59
 60
 61
 62
 63
 64
 65
 66
 67
 68
 69
 70
 71
 72
 73
 74
 75
 76
 77
 78
 79
 80
 81
 82
 83
 84
 85
 86
 87
 88
 89
 90
 91
 92
 93
 94
 95
 96
 97
 98
 99
 100

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of items.

کافیت اما هر زمان عالم را در بری باید تا به هر یک است بگویند بر ما
باشد که اگر منتظر شد امر جمیع خلق بزرگ پس بدین ناموس را بشکاف ناموس
فریاد بفرمایند و بفرمایند و تصرف در مریضات امور که در مصلحت رفت
از نصیب فعلی روشای اطراف و بیاض صنم و ضرب و غمرا آن در این چند
در هر عصر وجود با وجود غیر صیاله علیه و سلم لازم است و حسب شریعت
در این شش ماه نام وقت خود انعام بسیار فرموده که من مات لم یغفر
اما زمانه فمات بینه یا علیه یعنی هر که مرد و شش ماه نام زمان خود
پس گفت مرد است بر مردن جایی بجز با هر مرد و بنا بر آن در این تا کی
فرموده و از این میاست معلوم شد که علم حکمت علی و غایت کرمش کند و این
جمیع که بیان را بر علم خود و از این جنبه و محتاج اند به جمیع دعا و است
یکباری در سینه آن شده اند بر سینه و موضع این علم است جمیع که بیان
جاست حاصل آید و بعد از آن که خود برده و بعد از آن که اول جمعی بیان
و این جمیع غزل که شرح آن بیان کرده شد هر یک جمیع این محله تا یکبار
و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این
و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این
جمیعات نقد بر کرده و این شرح دان شده پس هر کس که از این بیاض خارج
شود و در وقت غایت بهار که دعا است بی نوع خود نماید از هر چه در عالم باشد
که بعد از آن در این جمیع این در نیمه و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این
جمیع این در نیمه و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این جمیع این در نیمه و بعد از این

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے۔

با حق تعالی بنام محمد و آل محمد و بر او صلوات الله و برکاته
 کشف اینک موسی بن عمران را حق تعالی توبه کرد که در او کفرت و معصیت بود حضرت فرمود
 که پیغمبر را که ستمگین از آن خطا نموده چه سوره بقره از قرآن در برابر گنجل و خطی
 و طاعت و احسان و نصف فضل با نزاری توبه و نصف دیگر فضل با سچ و میثاق
 دینی اسرائیل و بر آن در برابر محض آب و کیم و جحفه سر بر اسلام و زانو که اسب طواف
 و ناکه کتاب و بی سبب مثلها و القرآن العظیم و طوافه اکتفاست حکم که پیروی کشف
 با موسی در طور نبی است نمود امیر خضیعی ایلا با پیغمبر و رسید راه مستحق سوانه فرمود
 پیروی کشف از یکجای آنها که محبت خود را از امیر کشف پیغمبر با نیر محبت خود آنها
 نمود و از محبت خود بود که شریک گردانم او را با نام خود چه تمام شد شهادت
 لا اله الا الله به شهادت محمد رسول الله و در میسر سادی کشف نام حضرت زینب
 نمود صویح پیغمبر سادی که گمانید نه شود در محمد صلی الله علیه و آله پیروی کشف از
 وی گردید و موسی بن عمران را موسی را بود حضرت کشف حق تعالی از خطا پیغمبر و با محمد
 نام محمد را و او را که که گردانید که محمد رسول الله است ای کشف که ای میهم که محمد رسول
 الله خواهد بود و در جواب دید که با کشف اندر بطن شد سیه است چون سوله شد
 او را همه نام کن پس حق تعالی اسم محمد را از اسم خود که محمود است شتقاق نمود پیروی
 کشف از خطا موسی را در شهادت بیوی مثل فرعون منجبری و متوی و نمود با و این
 و چهار است بود حضرت کشف حق تعالی پیغمبر را که کشف شهادت که هر که پیروی پیغمبر
 فرموده بود مثل اید جل و عنیه و شبیه و ایلا پیغمبر و حضرت زینب و ایلا از حضرت
 و ایلا از حضرت زینب و ایلا از حضرت زینب و ایلا از حضرت زینب و ایلا از حضرت زینب

عبدالله بن محمد بن احمد بن الحسين
ابن عبد الله بن محمد بن احمد بن الحسين
ابن عبد الله بن محمد بن احمد بن الحسين

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, showing dense cursive writing.

[illegible]

ما کتب و علیها ما اکتب بخروجی نه تنها را در مقام رخت به طلب عفو از سر نو کتب
که ارم سابقه بان مواخذه بودند خود و کتب در بنا لاواخذة ان نسبت او فتنه خا
آن را بر مریض خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و دفع آخر وقت که ارم سابقه بودند و خود
کتاب بنیاد لا کتب علی احد الا علی الذین من قبلنا انرا ازین نظر کرده و کتب
و ماری که بر ارم خود از دست خود داشتیم به نماز ایشان قبول نبود مگر بقیع
ارض خواه دور بودند از آن بقیع و خواه نزدیک و برای تو است تو هر ماری
سجده کرد اندام و ارم سابقه را چون نیستی میرسد ماحور بودند بقرای کردن نوشته
و نه جلت اند و لا است ظهور او قبول قرائن ایشان که بر ماری خود است بعد
صل میگردان بود که ماری نازل شده انرا بپوراند و حسب خیران سرور خیر
و لا مضر و هر ذل بر کرد و از خیران است تو مضر و ساکن تا وی نه و شمع
و اگر قبول شد تو با آن مضر و کتم و لا رفع عقوبات دنیا تا نیم و نماز شان ظلم
لیالی دانوا رجود و پناه نماز در پناه وقت از شبانه روز و برست توخ نماز است
و رخ رفت از اصراف و نوار و جلت لهم اجر ثمین معلو و حسن ارم سابقه
بود و پیشه است و حسن است تو به حسن و پیشه است و کن ایشان نوشته
و هر بر آن مطلع میشد و تو به ایشان آن بود که محبوب ترین خور دنیا را بر خود
صراحت میشد و اگر قبول میشد و در هر صد سال و شش سال و پنجاه سال قبول میشد
به از آنکه بازای آن کنه در دنیا عقوبتی کرده شود و کنه است تو به نوشته
بسته ای لطیف و کنه و پناه که مگر میشد و می شود بنوعی مگر طریقه ای که کشنده بدو
مغفیر و مخرم مخرم و چون حضرت نوح علیه السلام را این مرتبه در جلد نوزده

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ما روي انه قال ان شهداء 100 الف من اولاده وان شهداء 100 الف من اولاده
يروي انه عيسى ابن مريم عليه السلام في ما شفيخ وراو كور في ندا بر فرود كه شايه
از جبرها نيز فاد شده در دوزخين حضرت عجرى پدا شده وان جبر پشيع و خليل و
پس جبر اكف باره نو جبر به باره شده از هر باره شينه ميت غير از باره و كور شينه
يشه و نيز در دوزخى شينه و لاهيسه بر شخ شينه و خليل و راده پس شينه
منش نو شينه و يوف شينه بر كوش شينه و شينه شينه كورى ده شينه
كورى داد شينه او بر كوش شينه خود باره شينه و خليل كورى چنان كور فرود
يروي انه عيسى ابن مريم عليه السلام در دوزخين فرود كه شايه و راده لاهيسه بر شخ شينه
سيزده زن داشت غير از كوركان و كوركان و حضرت مائده نها و نه كور او طعمى
بوده شينه كه اهل نعم تناول شينه و هر كوركان كند تناول نمود و زنان جوين بر خنده
تناول كرا كه سيزده در سه شينه پدا شده و آن حضرت رخت نمود و درع مباركه
بجاء ردم نزد يهودى در دهن بود و ما ركه صفراء و لا ينفاء و معا و طى من اليا
و كن لسن قنالم العباد و يعنى ديارى دور صرازا و خانه يا كور بلا كوش و غنائم
ميا در ارجب شينه و سا بود كه روزى سيمده هزار و چهار صد هزار شينه
در شام شينه و سا بى سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
صلوات من شير و لا صلوات من نمر و لا در هم و لا وينا ريس يهودى كوش شينه ان لاه
الا الله و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد

و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ما روي انه قال ان شهداء 100 الف من اولاده وان شهداء 100 الف من اولاده
يروي انه عيسى ابن مريم عليه السلام في ما شفيخ وراو كور في ندا بر فرود كه شايه
از جبرها نيز فاد شده در دوزخين حضرت عجرى پدا شده وان جبر پشيع و خليل و
پس جبر اكف باره نو جبر به باره شده از هر باره شينه ميت غير از باره و كور شينه
يشه و نيز در دوزخى شينه و لاهيسه بر شخ شينه و خليل و راده پس شينه
منش نو شينه و يوف شينه بر كوش شينه و شينه شينه كورى ده شينه
كورى داد شينه او بر كوش شينه خود باره شينه و خليل كورى چنان كور فرود
يروي انه عيسى ابن مريم عليه السلام در دوزخين فرود كه شايه و راده لاهيسه بر شخ شينه
سيزده زن داشت غير از كوركان و كوركان و حضرت مائده نها و نه كور او طعمى
بوده شينه كه اهل نعم تناول شينه و هر كوركان كند تناول نمود و زنان جوين بر خنده
تناول كرا كه سيزده در سه شينه پدا شده و آن حضرت رخت نمود و درع مباركه
بجاء ردم نزد يهودى در دهن بود و ما ركه صفراء و لا ينفاء و معا و طى من اليا
و كن لسن قنالم العباد و يعنى ديارى دور صرازا و خانه يا كور بلا كوش و غنائم
ميا در ارجب شينه و سا بود كه روزى سيمده هزار و چهار صد هزار شينه
در شام شينه و سا بى سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
صلوات من شير و لا صلوات من نمر و لا در هم و لا وينا ريس يهودى كوش شينه ان لاه
الا الله و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد

و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد
و شينه ان محمد رسول الله و كور سيمده كوش و اللى يوش محمد ابائى ما سرت ال محمد

[illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, likely from a manuscript by Mirza Asghar Khan. The text is written diagonally across the page.]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در این صلوة الله عليهم شش مرتبه گفته اند بوش اله بران جاری بود
که هر یک از ایشان را دوازده وحی بوده که حفظ شریف اوی نموده اند مادامی
که شریف تکلیف او باشد بوده و هرگاه که شریف از حد و عدو و آن تنبیهی
چسب شریف که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و داود و زکریا
بر وجه مذکور جاری شده باشد یا که طرد الیای عدو و تنبیهی غیره که
خاتم رسل و شریف او را شریف کل است بر آن در شده و من غیر
و تبدیل جود از آن شریف و افضل است و بسیار دوازده گانه هر یک از این
سنة مذکوره عیناً و علیهم السلام در کتاب جامع الانوار سیه مناله آملی
و تاریخ جهان آرای فاضلی احمد غفاری و غیر آن مذکور است و در این چهار شریف
کامیاب علیه افضل الصلوات و علیه العقبه الزهراء و زود که کس بر حایت
حقین فرموده و دیگر نظام بعضی از مصالح عالم محتاج زبان است و در آن عبارت
از آیات دوازده و یک در یک از نازل و چهار در یک از اعدال و دوازده
است است و بگویم بر این نتیجه آن عده الشجر عند الله اثناعشر شرف
سالی در دوازده ماه است و طبق عالم علوی بعضی فرموده می است که چنانچه
عقل بر دوازده برج است و ثواب جناب بر آن دوران سینه
خورشید بر دوازده خورشید است و دوازده برج است و نامشروع
و است و مطلع و لایست توانند بود و در طبق عالم علوی بعضی از کمال
دره که کتاب جلیس الهی و دیگر کرده که چنانکه هر یک از نجوم سینه بسیار را
دوازده برج است که بر آن دوازده شریف است و بسیار سینه که در نجوم

سبعه اند و دوازده برج ولایت باشد که مورد ایشان بر آن دوران پنج
این دجی است شریف و گفته لطیف و در این است شاق که شایخ
صوفیه مثل شیخ عظیم محمد الدین عراقی مدینه سره چه در فتوحات فرموده که این
الدین و ده تا مع نصر که اثنی عشر روحانی مثالی النبی و ولایه اثناعشر و پنج
نوزالدین افزای رفته این معنی را عظیم آورده است چنانکه هست گفته را
دوازده مثال که آفتاب در آن دو کوه باشد و در آن بر آسمان و ولایت
دوازده برج اند چنانکه نبوت همه در آن کوه است چنانچه آمده روی
احمدی سر کوه بر کوه زائمه او دوازده مثال مثل دوازده ماه
و دوازده کوه بافتاب نبوت نموده است و قال سترگان سپهر
ولایت و شرف اند که این است زلفشان و خرق و بال و تاب
نبوت صد و این پنجم مثالی صورت تفصیل آمده از اجزاء و در هر یکی است
از جمله وجوه اختصار و کوه دوازده مذکور است که نو و ولایت را
می نماید و لهار ابوی حق ای که نور آفتاب و ماه را بنمایند و علقین را بجا
و مضائق و مال نوری که نادی البصای است دوازده برج پس سب است
که کوه نوری که نادی البصای است چنانکه و از یک کوه شریف مخوم میشود که
و آن این است که قرار یافته در احادیث وارد شده که عامل ارض مؤمن
و حق آخر برج است پس مندرج است آن باشد که عامل ارض آخر برج است
است که عامل ثقل مصالح ادیان اهل ارض است فایم رعیت و ادوات
در جمله وجوه اختصار و کوه دوازده مذکور است که نو و ولایت را

ای که در این کتاب
که در این کتاب

سلام نمی است بر محل برادرین حوادث و معدنیت و حوادث سال
 و هر یک ازین دو مسلک یک از دوازده حضرت و امام حافظ آن دو مسلک است
 پس نهایت آنست که مدو کما یکتا حافظ آن دو مسلک شنبه و دوازده باشد همچون
 عدد اولین و هفده سال آن حضرت که ائمه اثنا عشر اند و صلوات با او تسبیح آن
 سی و شش سال و اولاد دیگر غیر آن سی و شش سال و در عرض نسخ و زوال بود
 آن بر آن بیان واجب خود را در آن شیئی یا غیر خود تسبیح و صلوات
 بر بیان واجب تسبیح خود نیز گوید که هر یک از خطرات لاله الله الله محمد رسول الله
 که دوازده است در این شانید است خنی یا بگو ائمه علیهم السلام را و خطای نام است
 در تکلیف بیان و سلام و تبریکات بر فرزند از جمله وجوه و انکسار و سبها و در دوازده
 مسطور است که این بنی بر خیزد و موعده است یکی آنکه حضرت مغیر صواب است
 و علامه علیه فرمود که ائمه من فریش علی آن است که ائمه اثنا عشر از فریش
 و از غیر فریش نیستند و دیگر آنکه تحقیق علمای نسب بر آنست که هر که از اولاد حضرت این
 گفته باشد او فریشی است پس اول کسی که صفت فرشت او را داشته باشد
 بیا آنرا و در میان و در خانه ملک ابن نصر مکر است که شرف نسبت فرشته است
 و از آن حضرت صلوات الله علیه نموده کرده اگر چه با تحقیق شرف فریش از حضرت
 پس حضرت نیز مکر کرده و ایره باشد نسبت بدو سلمه متقابله فرشته و اما
 و هر که از این سلمه نامند دو خط آنکه از مکر که محیط تر شده باشد و شش
 که خط ملک ابن نصر است و ششهای خط آخر ائمه اثنا عشر و هر که از خط
 از مکر که می نامند دوازده باشد بر این وجه که محمد ابن عبد الله ابن عبد الله

این کتاب در بیان
 از آنکه این کتاب
 بیان از آنکه این کتاب
 این کتاب در بیان
 از آنکه این کتاب
 بیان از آنکه این کتاب

از سرخرمزی نام که دوازده باشد این وجه که محمد ابن عبد الله ابن عبد

۴۲۷
 زو

استنباط و استخراج ان ملهم شده اند اينكه اسما شريفه و اركان
 ائمه معصوم عليهم السلام را كه علي ^{۱۳۶} الحسن ^{۱۳۷} الحسن ^{۱۳۸} علي ^{۱۳۹}
 محمد جعفر موسى علي محمد علي الحسن محمد
 ۱۲ ۳۰ ۱۱۰ ۱۱۰ ۹۲ ۱۱۰ ۱۶۳ ۹۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مجلس

نظام کتب باہم ترکیب کہنی یا یہ کہ قاعدہ

آنکه نوی بیکان دارد و در آنجا که گویند که بشرکت است آن می نویسد
 پس که اینجاست که خطها ترک کرده اند و بین آنها کشانموده اند پس
 دیگر خطها شده قسم قسم را توفیق خوانند از جهت آنکه بعضی از آن دور است
 و بعضی سطح پس بین سبب توفیق مشابهتی با معنی و کوفی دارد و دیگر آنکه قضا
 بجلالت و توفیقات را بدین خط می نویسند قسم چهارم را راقع نام نهادند
 که

قول ابن عباس الخط المسمى بالراقع
 یکتلم و قول ابن مسعود الخط المسمى بالراقع
 علیه الحدود و رواه الامام الثوري
 و ان في التراسيم و مسائل السنن و غیرها فی
 اما متک فيها مشاکم بلخ و به احد نصیر ابن کثیر
 کما فی البزار و به عمدة السالک ط

معلوم شد که تمام خطها به سه مرتبه است و هر یکی را اصول و قاعده نام نهادند که
 بان از اصول دیگر خطوط ممتاز میشود و چنانکه ذکر کرده شد و بیان هر حرف
 از حروف مفروده بطریقه علی بن مقف و مجموع اصول و فروع خط را بقیه الکتب
 جمال الدین یاقوت در یک بیت بسبیل اجمال آورده اصول و ترکیب
 ذکرش و تشبیه صعود و تنمیه و نزول و ارسال قال امیر المومنین علیه
 اعلم ان الخط مخفی فی تعلیم الاستاد و قوامه فی کشف المشق و

آنکه نوی بیکان دارد و در آنجا که گویند که بشرکت است آن می نویسد
 پس که اینجاست که خطها ترک کرده اند و بین آنها کشانموده اند پس
 دیگر خطها شده قسم قسم را توفیق خوانند از جهت آنکه بعضی از آن دور است
 و بعضی سطح پس بین سبب توفیق مشابهتی با معنی و کوفی دارد و دیگر آنکه قضا
 بجلالت و توفیقات را بدین خط می نویسند قسم چهارم را راقع نام نهادند
 که

ترکیب المركبات و بقاء علی المسلمی ترک المنهیات و حافظه
 و اصله فی معرفه المفردات و المركبات به آنکه اصل خط نقطه است
 هرگاه دو نقطه را بهم پیوستی خط شد پس بین سبب حروف بنقطه بیان خواهیم
 کرد چون تفصیل تعلیم خط محقق را نوشته و خط محقق در این زمان متداول
 و معمول نمی باشد شروع بتفصیل آن شد و در بیان قلم گرفتن و درج نهادن
 و راندن و گردش قلم به آنکه کاتب را در جهت دانستن این فن از بهر آنکه بیشتر
 قواعد این علم که واقع شود از هر حرف که قلم را نه بعضی از خط نباید چنان
 که از بالا بریزد یکیشی باید اعتماد بر قلم کنی و قلم در زیر داری و این قلم را نه را
 صعود میگویند و باز بر قلم نهی چنانچه حرف بالا رانده هم زیر داری و این قلم
 را نه را نزول گویند پس حرفی که از جانب یمن بطرف یسار کشی اعتماد بر سبب
 بر طرف و حشی و هر خطی که از جانب یسار بجانب یمن کشی اعتماد بر طرف الی
 و هر خطی که از بالا بریزد کشی اعتماد بر طرف راست کنی مثل لام و الف و اگر نزول را
 بنال کشی مثل کاف مخفی که در وسط کلمه واقع شود اعتماد بر طرف چپ و هر خطی که
 منصف کنی مثل جم یا عین یا سین یا فای یا قاف یا نون اعتماد بر شلیه قلم کنی
 و هرگاه که حرفی را شمره کنی باید اعتماد بر طرف و حشی کنی و هر حرفی که در وسط
 کلمه واقع شود بشلیه قلم نویسی و آنچه بقدر دو نقطه منقطع میشود باید که تمام
 قلم صعود و نزول کنی اما بد آنکه هرگاه دو کلمه مرکب چنان نویسنند که اگر حروف از
 یکدیگر گسسته مفردات آن کلمه را اصول ضعیف و بیقاعده و ناشد و هرگاه که
 خط مرکب با هم ترکیب کنی باید که قاعده را رعایت کنی که هر کسی خط امده که

آنکه نوی بیکان دارد و در آنجا که گویند که بشرکت است آن می نویسد
 پس که اینجاست که خطها ترک کرده اند و بین آنها کشانموده اند پس
 دیگر خطها شده قسم قسم را توفیق خوانند از جهت آنکه بعضی از آن دور است
 و بعضی سطح پس بین سبب توفیق مشابهتی با معنی و کوفی دارد و دیگر آنکه قضا
 بجلالت و توفیقات را بدین خط می نویسند قسم چهارم را راقع نام نهادند
 که


آنکه نوی بیکان دارد و در آنجا که گویند که بشرکت است آن می نویسد
 پس که اینجاست که خطها ترک کرده اند و بین آنها کشانموده اند پس
 دیگر خطها شده قسم قسم را توفیق خوانند از جهت آنکه بعضی از آن دور است
 و بعضی سطح پس بین سبب توفیق مشابهتی با معنی و کوفی دارد و دیگر آنکه قضا
 بجلالت و توفیقات را بدین خط می نویسند قسم چهارم را راقع نام نهادند
 که

[illegible]

و چون باز برگشتن غضب کنی از در پرستی دنیا یا دکن والله اعلم
 و بعد گفت راستا و پرسید که که از خدای عز و جل چه خواهی که هر چه هست
 شدستی و نوازی و اینی نعم این بر که بستم گفت بر خود و خود گفتم در جوار
 و این را که از خدای عز و جل خواهی که هر چه هست شدستی و نوازی و اینی نعم این بر که بستم گفت بر خود و خود گفتم در جوار

[illegible]

کرم و احوال و ...
نور و نور و ...
در شش کندی باغ و ...
که تا بوده باشد بهر ...
بست نشسته و ...
اگر پیش باشد چون ...
معمول کنند غالب ...
در همان در ...
حساب هر یک ...
در خارج بدون ...
در خارج بقدر ...
در خارج بدون ...
تحقیق ظاهر ...
اما آن چه ...
که در پانصد ...
چون در این ...
هم چنین است ...
هر روز دین ...
هر چه در ...
هم ظاهر و ...
و چون این ...
که سبب رفق ...
نشین اسرائیل ...
در این ...

 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب		۸۸۸۸
کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب	مؤلف	
مترجم	شماره قفسه	
	۱۷۷۸	



۱۱۱۱